

بسمه تعالی

دین = شیوه و فرآیند صالح شدن

ان الله یامر بالعدل والاحسان

بنام خداوند وجدان و عقل - که فرمان دهد مردمان را به عدل

مدیران چو بر عدل باشند و مهر - جهان می شود چون بهشت پر ز مهر

پوسته و هسته اسلام

هر چیزی را پوسته (ظاهر) و هسته (باطن) یا مغزی هست. پوسته اسلام «آداب و مناسک» و هسته یا مغز آن «عدالت و مهربانی» است. ان الله یامر بالعدل والاحسان. سوال : آیا می شود مانند گردویی که پوک است، اسلام کسی هم پوک یا بی مغز باشد ؟

نور خدا و نور (ذهن) انسان (الله نور السماوات و الارض)

ما مانند ماهی که غرق در آب است غرق در نور (ذهن/عقل) خداوند زندگی نمی کنیم، با نور (ذهن/عقل) خودمان زندگی می کنیم. این جهان از نور خداوند تشکیل شده و نور خداوند جهان و عناصر زندگی را پدید آورده است. فیلسوفان و حکیمان ایران مانند سهروردی و مولانا تفکر خود را بر این اساس قرار داده و بر این پایه جهان و زندگی انسان را تبیین و تفسیر کرده اند. مولانا خداوند را عقل و ذهن کلی می داند که خود را در انسانها تکثیر کرده و هر انسانی این توانایی را دارد که یک خدای کوچک در ذهن خود بسازد و زندگی را با آن توسعه دهد. بنابراین هر انسانی شعاعی از نور خداوند را در ذهن خود دارد که زندگی اش را با آن نور مدیریت می کند.

عقل جزئی گاه چیره گه نگون - عقل کلی ایمن از ریب المنون

انسان مثلث اراده، دانایی و توانایی

وجود انسان دارای سه ضلع اراده، دانایی و توانایی است. این مثلث، امید به داشتن چیزهایی و رسیدن به اهدافی را در ذهن انسان بوجود می آورد و انسان برای بدست آوردن آن چیزها و رسیدن به آن اهداف حرکت خود را آغاز می کند و زندگی شروع می شود. این اراده و این امید در ذهن انسان شکل میگیرد. اما خود ذهن چیست و مدیریت ذهن توسط چه کسی انجام می شود یا باید انجام شود ؟ بنظر می رسد خداوند فقط مدیر جسم ماست اما مدیر ذهن ما نیست. ما اگرچه سازنده ذهن خود نیستیم، اما قطعاً مدیر ذهن خود هستیم و یا باید باشیم. ذهن آنقدر در وجود ما اهمیت دارد که اگر ما بتوانیم آن را کنترل کنیم خدای خود می شویم ولی اگر نتوانیم و ذهن ما، ما را کنترل کند ما به شیطان خود تبدیل می شویم. پیامبران همه بر ذهن خود مسلط بوده اند و مدیریت ذهن خود را بطور کامل انجام داده اند ولی مردم عادی عاری از این هنر بوده اند. این معنای واقعی «من عرف نفسه (ذهنه/عقله) فقد عرفه ربه» است. ای برادر تو همه اندیشه (ذهن) ای، مابقی جسمی، اصلت اندیشه ای

این سوال همیشگی من بوده، آیا جان ما در جسم (قلب) ما است یا در ذهن ما ؟ چرا وقتی انسان در اثر حادثه به کما می رویم قلب هنوز کار می کند ؟ آیا وقتی در اثر حادثه قلب ما از کار می افتد، ممکن است ذهن ما به کارش ادامه دهد ؟ آیا زمان همان زندگی است و آیا زندگی همان خداست ؟ آیا اگر ما یک قلب مصنوعی برای انسان بگذاریم که مثل ساعت دقیق کار کند و هیچگاه از کار نیفتد می توانیم عمر او را طولانی یا جاویدان کنیم ؟

بعضی از روحانیون باورهای دینی خود را طوری بیان و القا می کنند که انگار خداوند استاندارد دوگانه ای بر جهان و زندگی و حیات حاکم کرده است. به عبارتی این دوستان اعتقاد دارند که حساب و کتاب این جهان با حساب و کتاب آن جهان بطور کلی متفاوت است و هیچ نسبت معقولی بین اعمال ما در این جهان و پاداش و عقاب خداوند در آن جهان و آخرت وجود ندارد. این دوستان برای اثبات نظریه خود به بعضی از آیات قرآن کریم هم استناد می کنند و در واقع با این

آیات یا با تفسیر خاص خود از این آیات نظریه خود در خصوص دو استاندارد بودن این جهان و آن جهان را اثبات می کنند. بنظر من این آقایان با این نظریه خط بطلانی بر «توحید» که اصل اساسی و مسلم دین اسلام است می کشند و نمی دانند که چه خطای بزرگی را مرتکب می شوند. من حداقل دو بار از آقای شهید ایران شنیدم که به بعضی از سخنرانان تذکر دادند «ماورایی اش نکنید» و منظورشان دو استاندارد (غیرتوحیدی) کردن عقاید آن آقایان بود. (الدنیا مزرعه الآخره)

فرق ایران با آمریکا

فرق ایران با آمریکا این است که ایران قدرت را برای جلوگیری از ظلم می خواهد ولی آمریکا و اسرائیل و اساساً غرب قدرت را برای انجام ظلم می خواهند و این همان فرق پیامبران و شیاطین است. پیامبران راهبرد عدالت و مهربانی و آبادانی را دنبال می کنند ولی شیاطین راهبرد ظلم و فساد و ویرانی را.

ان الله يامر بالعدل والاحسان

فرق دیگر ایران با غرب و آمریکا در بی ادبی و بی اخلاقی دولتمردان آمریکا و با ادبی و اخلاق مند بودن ایرانیان و دولتمردان ایرانی است.

بی ادبان را بگو ملک ادب زان ماست - گرچه ز ملک ادب با ادبی می رود

مغز زندگی و زندگی مغزها

مهمترین مسائل زندگی چگونگی برخورداری انسان از مواهب، امکانات و نعمت های زندگی است. انسان برای تأمین نیازهای مادی و معنوی خود، نیاز به حفظ سلامت، امنیت، خانواده و دارایی هایش دارد و طبیعی است که مالکیت و مدیریت اموال و امکانات شخصی، بخش مهمی از زندگی او را تشکیل دهد. اما مسئله اساسی این است که انسان با این امکانات چه راهبردی را اتخاذ کند؟ آیا راهبرد رقابت را انتخاب کند یا راهبرد رفاقت را؟ از همین جا می توان تفاوت میان دو نوع مدیریت در زندگی را مشاهده کرد:

۱- زندگی وجدانی (خدایی)

۲- زندگی غیروجدانی (شیطانی)

هرکس بطور طبیعی با یک وجدان و یک شیطان در ذهن زاده می شود (امام صادق ع). منتهی از بس انسان کارهای خودخواهانه و غیروجدانی (شیطانی) انجام می دهد کم کم وجدان منزوی می شود و به گوشه ای از ذهن پناه می برد و ساکت و غیرفعال فقط ناظر کارهای انسان می شود. هر دو انسانی که با هم دوست هستند و یا دشمن هستند این ذهن های آنهاست که با هم دوست یا دشمن اند. ذهن ها نقش خدا و شیطان را در انسانها دارند. اذهان خدایی با هم هیچ اختلافی ندارند و با هم دوست اند. اما ذهن شیطانی یا با یک شیطان دیگر در حال جنگ است یا با یک ذهن خدایی دیگر. مدیریت ذهن و بیدارسازی و فعال سازی وجدان در ذهن انسانها در قدیم کار پیامبران و هدف دین بوده ولی امروز که مردم خصوصاً نسل زد تمایلی به دین ندارند معلوم نیست چگونه می توان وجدان را در ذهن و قلب و روح این نسل بیدار و فعال کرد.

هرچه بر می خیزد در جهان از ذهن ماست - ذهن هر کس یک شعاع از نور کل یا که خدا است

ذهن ها اگر با هم آشتی کنند - صلح گردد در جهان کی جنگ کنند

ذهن روحانی و ذهن شیطانی

دین عزیزان «وجدان سازی» است - چیست «وجدان» داشتن «ذهن روحانی» است

گر تو ذهن را از روح خالی کنی - پر شود ذهن از شیطان چون خالی است

وقتی ما چیزی را بیش از حد دوست داریم و یا صددرصد به آن اطمینان داریم، ذهنمان را در اختیار آن قرار می دهیم و این یعنی «ایمان». ایمان یعنی واگذاری و «تسلیم» ذهن به چیزی یا مفهومی که آن را دوست داریم و می پذیریم. پس «ایمان» و «عشق» هم معنا و مترادف اند. حافظ می گوید: که «عشق» (ایمان) آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها. مثلاً کاسبی که هر چقدر بابت «گرانفروشی» جریمه می شود باز هم گرانفروشی می کند، به گرانفروشی «ایمان» دارد، «عاشق» گرانفروشی است. یا آن بانوی محترمی که هر چقدر هم نصیحتش بکنی که «حجاب» برای زندگی بانوی ایرانی آنهم در ایران لازم و مفید است و هزار جور استدلال کنی بازهم قبول نمی کند، او به بی حجابی «ایمان» دارد. و آن را مغایر با «عفاف» نمی داند. پس «ذهنیت» هرکس عین «ایمان» اوست و جالب است که این «ایمان» در انسانها کار می کند ولی چون «ایمان» ها و «ذهنیت» ها در همه یکسان و مشترک نیست نمی تواند معیاری برای زندگی وحدت آمیز ملت ها باشد. آن چیزی که می تواند معیار زندگی مشترک مسالمت آمیز بین ملت ها باشد و عامل وحدت و اتحاد آنها باشد «عدالت» و «مهربانی» است. و خداوند در قرآن به عدالت و مهربانی فرمان داده است: ان الله یامر بالعدل والاحسان

وجدان سازی و صالح شدن

اصل دین ای بنده وجدان سازی است - دوزخ است آن ذهن کان شیطانی است

همانطور که انسان با مطالعه علوم فیزیکی و شیمیایی می تواند مهندس یا دکتر و دانشمند و متخصص آن علم بشود با دینداری نیز می تواند فرآیند مدیریت سیاسی و اخلاقی را یاد بگیرد و با تمرین و ممارست و تقوا فرآیند صالح شدن را طی کند. دین، بین سه گزینه (بد بودن، بد نبودن و خوب بودن) بد نبودن (عدالت) و خوب (صالح) بودن یا خوب شدن را توصیه می کند. عدالت، دین حداقلی (کف دین) و صالح شدن تکامل انسانیت است. به عبارت دیگر دینداری یعنی بهتر شدن، یعنی صالح شدن. ان الله یامر بالعدل والاحسان. همینجا این نکته را یادآور شوم که حکمرانی و مدیریت دیگران و امر به معروف و نهی از منکر کردن دیگران وظیفه و تکلیف صالحان است نه غیر صالحان. بنابراین تا کسی کاملاً صالح نشده حق حکمرانی و مدیریت بر دیگران را ندارد.

اولین بار در تاریخ تحت عنوان «دین» توسط پیامبران برای بهتر زندگی کردن انسانها ابداع شده است. ادیان به مرور که مردم با آن زندگی کرده و امورات خود را با آن ساماندهی و مدیریت کرده اند در اثر گذشت زمان تغییر می کرده و از هدف اصلی صالح شدن منحرف و دور شده است. مردم هر دوره از تاریخ به فراخور دوران و متناسب با عقل و علم و تجربه زمان خود مفاد و دستورات دینی را خودشان تغییر داده و بروزرسانی می کردند. بزرگان و سران قبیله ها آن را به نفع قوم و قبیله خود دستکاری می کردند و از خاصیت عادلانه بودن و ضد ظلم بودن و شیوه صالح شدن انسانها بتدریج کم می شد. اما پیامبران روشنفکر و داناتری بوجود می آمدند که به آنها پیامبران الهی و اولوالعزم گفته شده است. پیامبران اولوالعزم معروف در تاریخ مانند نوح و ابراهیم و موسی علیه سلاطین ظالم زمان خود قیام کرده اند. آخرین آنها حضرت محمد ص بوده که دین خود را بنام اسلام معرفی کرد و جزییات دین یا شیوه «وجدان سازی» و صالح شدن خود را در کتابی بنام «قرآن» معرفی کرده که هنوز هم کارآمد و در میان مسلمانان کاربرد دارد.

بعد از اسلام در اروپا دانشمندان نوعی از «وجدان سازی» اجتماعی را اختراع کردند که تحت دو عنوان مکتب سیاسی «لیبرالیسم» و «سوسیالیسم» شناخته شده و در این مکاتب نامی از «خدا» و «پیامبر الهی» آورده نشده و به همین دلیل به این مکاتب، مکاتب مدرن و غیرالهی و یا «سکولار» گفته می شود.

سعدی ره اما دین و وجدان سازی را اساساً برای ارتباط وجدانی مردم با هم و خدمت رسانی به یکدیگر (مدیریت وجدانی) تعبیر و تفسیر کرده است. (عبادت بجز خدمت خلق نیست). منیت، غرور، تکبر و خودخواهی (لیبرالیسم) بدترین و سخت ترین درد انسانهاست که درمان آن جز با «وجدان سازی» و خدمت به جامعه (سوسیالیسم) درمان نمی شود که برای متکبر مثل مردن است. مولانا در این زمینه می گوید:

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد - پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

دو راهبرد اصلی مدیریت ذهن زندگی

انسانها در طول تاریخ زندگی را دو گونه مدیریت کرده اند:

۱- مدیریت خودخواهانه (مستکبرانه): انسان در درجه نخست به منافع شخصی خود می اندیشد و دیگران را بیشتر رقیب یا وسیله ای برای رسیدن به اهداف خود می بیند. این نوع نگاه به زندگی در عرف سیاسی جهان به مدیریت لیبرالیستی یا منیت شناخته می شود.

۲- مدیریت وجدانی (خدایی): اما اگر انسان خود را بخشی از یک مجموعه بزرگ انسانی و آفرینشی بنام «خلق» بداند و تلاش کند که در کنار تأمین نیازهای خود، خیر و سعادت جامعه و خلق خدا را نیز دنبال کند.

روند رشد انسان در بستر تاریخ

در تاریخ ادیان، بارها شنیده و خوانده ایم که فاصله گرفتن جامعه از عدالت و مردم دوستی (وجدان) زمینه‌ساز ظلم، فساد، تبعیض و فروپاشی اجتماعی شده است. پیامبران الهی همواره در برابر چنین انحرافات ایستاده و انسان‌ها را به توحید، عدالت، اخلاق، مردم دوستی و «وجدان» دعوت کرده‌اند.

حضرت موسی(ع) مردم خود را به رهایی از بندگی انسان‌ها و حرکت در مسیر خداپرستی، عدالت و مردم‌دوستی «وجدان» دعوت کرد. پس از آن نیز حضرت عیسی(ع) با تأکید بر محبت، اخلاق و پاکی، در برابر انحرافات جامعه زمان خود ایستاد. سرانجام پیامبر اسلام، حضرت محمد(ص)، با دعوت به توحید، عدالت، برادری و مسئولیت اجتماعی، تحول بزرگی در جامعه عربستان و سپس در بخش بزرگی از جهان ایجاد کرد و «زندگی اسلامی» را رواج داد.

اسلام تلاش کرد جامعه‌ای بسازد که در آن انسان‌ها، با وجود تفاوت‌های فردی و اقتصادی، اعضای یک پیکر اجتماعی باشند و در برابر یکدیگر مسئولیت داشته باشند. برادری میان مسلمانان، کاهش بسیاری از تبعیض‌های اجتماعی، گسترش دانش و شکل‌گیری تمدن علمی و فرهنگی اسلامی از جمله پیامدهای مهم این تحول تاریخی بود.

البته تاریخ اسلام نیز مانند تاریخ سایر تمدن‌ها، فراز و نشیب‌های فراوان داشته است و نباید همه دوره‌های تاریخی مسلمانان را یکسان و آرمانی تصور کرد. هرگاه مسلمانان از عدالت، وجدان و مسئولیت اجتماعی فاصله گرفتند، مشکلات و انحطاط نیز پدیدار شد. جوامع اروپایی نیز در دوره‌هایی گرفتار استبداد سیاسی، فقر، تبعیض و سلطه نهادهای دینی و سیاسی خود شدند. نارضایتی‌های اجتماعی و فکری سرانجام زمینه‌ساز تحولاتی مانند رنسانس و انقلاب فرانسه شد و ساختارهای سیاسی و اجتماعی جدیدی را به وجود آورد. از این تجربه تاریخی می‌توان آموخت که آنچه جامعه را پایدار می‌کند، عدالت، اخلاق، وجدان، عقلانیت، آزادی مسئولانه و احترام به کرامت انسان است.

از خوددوستی تا خلق دوستی

الله ولی الذین آمنوا یخیرهم من الظلمات الی النور

در ایران اسلامی اولویت با توسعه اخلاقی جامعه است و توسعه اقتصادی در اولویت دوم قرار دارد. برعکس سایر کشورها که اولویت با توسعه اقتصادی است و توسعه اخلاقی اصلاً در دستور کارشان نیست.

کودکان بدژن و بدسگال بزرگ می‌شوند اما همچنان خودخواه باقی می‌مانند و هیچگاه عاقل و خردمند نمی‌شوند. این کودکان سالدار مثل ترامپ اگر پولدار و یا قدرتمند شوند به همان رفتار کودکان خود ادامه می‌دهند و دنیا را به آتش می‌کشند. آیا می‌شود از پولدار شدن کودکان بدژن و یا قدرتمند شدن کله پوکانی مثل ترامپ جلوگیری کرد؟ در نظام لیبرالیستی آمریکا این ممکن نیست. اما در نظام‌های با مدیریت مثبت (دینی و یا سوسیالیستی) ممکن است. تربیت نااهل (بدژن) را چون گردکان بر گنبد است (سعدی) بدژن = بدسگال

رشد روانی و اخلاقی انسان را می‌توان نوعی حرکت تدریجی و هجرت از «من» و خوددوستی (لیبرالیسم) به سوی «ما» و خلق دوستی (سوسیالیسم) یعنی از «خود» به سوی «خلق» دانست. این مسیر مهاجرتی را می‌توان در شش مرحله تصور کرد:

خوددوستی: انسان بیشتر به نیازها و منافع شخصی خود توجه دارد. (لیبرالیسم)

خانواده‌دوستی: دایره محبت و مسئولیت او گسترش می‌یابد و خانواده را نیز در بر می‌گیرد.

طایفه و گروه‌دوستی: انسان خود را عضو یک اجتماع بزرگ‌تر می‌بیند و نسبت به آن احساس مسئولیت می‌کند.

میهن دوستی: منافع شخصی و گروهی خود را در چارچوب منافع ملت و کشور قرار می‌دهد. (ناسیونالیست)

خلق دوستی: مرزهای قومی، ملی و جغرافیایی را پشت سر می‌گذارد و سعادت همه انسان‌ها را ارزشمند می‌داند. (سوسیالیست)

خدادوستی: انسان همه این مراحل را در افقی توحیدی معنا می‌کند و خود را در برابر خداوند و همه آفریدگان او مسئول می‌بیند. (صالحان)

این مراحل لزوماً به معنای کنار گذاشتن مرحله پیشین نیست. انسان می‌تواند خود و خانواده و میهنش را دوست داشته باشد، اما این محبت نباید به دشمنی با دیگران تبدیل شود. میهن‌دوستی هنگامی ارزشمند است که به ملت‌ستیزی و تحقیر ملت‌های دیگر نیجامد؛ و دین‌دوستی هنگامی ارزشمند است که به نفرت از پیروان ادیان دیگر تبدیل نشود.

مشکل زمانی آغاز می‌شود که انسان در یکی از این مراحل متوقف شود یا آن را به افراط بکشد. خوددوستی افراطی می‌تواند به خودپرستی و ظلم به دیگران منجر شود؛ طایفه‌گرایی می‌تواند به تعصب و دشمنی با دیگران بینجامد؛ ملی‌گرایی افراطی می‌تواند ملت‌ها را در برابر یکدیگر قرار دهد؛ و حتی دین‌داری افراطی، اگر از اخلاق و عدالت جدا شود، ممکن است به تعصب و خشونت منتهی شود. بنابراین، رشد واقعی انسان در گسترش تدریجی دایره محبت و مسئولیت است: از خود به خانواده، از خانواده به جامعه، از جامعه به میهن، از میهن به همه انسان‌ها و سرانجام از همه این‌ها به خداوند. همه این مراحل را باید «هتر مدیریت ذهن» یا «هدایت» دانست که نیاز به توانمندی‌های خاصی دارد. مثلاً در نماز جمعه این هفته گفتند ما در ایران دو مسئله مهم در جامعه داریم یکی مسئله گرانی است و یکی هم مسئله حجاب. مسئله حجاب اگر راه حلی داشته باشد فقط با مدیریت ذهن یا «هدایت» و از طریق نصیحت کردن ممکن است. با بگیر و ببند حل نمی‌شود. اما مسئله گرانی با نصیحت و هدایت «مدیریت ذهن دیگران» حل نمی‌شود. نیاز به کار قانونی و اجرای دولتی دارد. یعنی فقط با بگیر و ببند جواب می‌دهد. بیا یک تقسیم کار کنیم. مسئله حجاب را که کنترل و مدیریت ذهن دیگران «هدایت» است به حوزه‌های علمیه واگذار شود و مسئله گرانی به دولت سپرده شود که ابزارش را دارد.

ارزیابی مدیران کشور

اینکه رییس دولت (آقای پزشکیان) دل خوشی از ساختار مدیریتی کشور ندارد و گاهی بی‌پروا از مدیران خود گله می‌کند دلایلش را باید در غیروجدانی (غیردینی) بودن ساختار دولت دانست که از زمان رژیم پهلوی برای ایران باقیمانده و متأسفانه انقلاب هم نتوانست این ساختار خود دوستی (لیبرالیستی) را تغییر دهد و اصلاح کند. و تا ساختار مدیریتی دولت اصلاح نشود و از حالت غیروجدانی و روزمرگی و باری به هر جهت خارج نشود و به یک ساختار منسجم و راهبردی و وجدانی (خلق دوستی) اصلاح نشود مدیریت کشور همچنان ناکارآمد خواهد ماند و در کاهش تورم همچنان ناموفق خواهد بود. ما باید بتوانیم مدیران خود را با توجه به معیار «خلق دوستی» و «وجدان» ارزیابی و درجه بندی کنیم. در این درجه بندی مدیر خوددوست و متکبر کمترین ارزش «وجدان خواب» و مدیر «صالح» بالاترین ارزش «وجدان ۲۰» را دارد بشرح زیر.

۱- خوددوست: وجدان خواب: تکبرومنیّت ۲۰

۲- خانواده دوست: وجدان ۵: تکبرومنیّت ۱۵

۳- حزب و طایفه دوست: وجدان ۱۰: تکبرومنیّت ۱۰

۴- میهن دوست: وجدان ۱۵: تکبرومنیّت ۵

۵- خلق دوست: وجدان ۲۰: تکبرومنیّت صفر: صالح

این ارزیابی‌ها تنها بر اساس عملکرد مدیران انجام می‌شود، نه فعالیت‌های غیراجرایی که ممکن است از روی ریاکاری و خودپسندی انجام شود. لذا در راهبرد توسعه کشور و اولویت بندی بین توسعه اخلاقی و توسعه اقتصادی، اولویت با توسعه اخلاقی و رفاه عمومی مردم است.

استن این دولت ای جان «خودبر» است - «خودبری» دور از عدل ویرانگر است

خودبری = خودخواهی، تکبر و منیت (لیبرالیزم)

[Http://iran.somee.com/dinx/vejdan.pdf](http://iran.somee.com/dinx/vejdan.pdf)